

وحدت یا حقیقت منفرد و اولی

اصل و اساس «وحدت» و ضرورت آن .

اگر حقیقت نام مطالب آتی و نسبتی بوده و حقایق عناصری باشند که عطش - انسان را فی الحال تسکین بخشیده و نظر به میل و احتیاجات انسانها متفاوت باشند ، درین صورت چون مرجع تمام فعالیت های بشری عبارت از بدست آوردن لذت و منفعت بوده، هرکدام آنها به مورد خود حقیقت خواهد بود. و اگر حقیقت غیر ازین بوده و عبارت از عناصری باشد که دایمی و مثبت بوده و در نزد همگان متفق علیه باشد، در این صورت شک نیست که موجودات به صورت عموم متقاضی کمال بوده و «کمال» یگانه حقیقتی است که نه تنها اشیای ذی روح بلکه جمادات نیز به جانب آن میخرامند تا خود را بدان وصل نمایند .

البته مدعا به همین قدر تمام نمیشود ، چون کمال نسبت انتها ندارد ، قوس صعودی آن دوباره به جانب نزول برمیگردد. از این رو به اعتبار این دو قاعده که اشیا سیر ارتقایی دارند و پس از صعود نهایی سقوط میپذیرند ، حیات و ممات ، محبت و عداوت ، نور و ظلمت ، آب و آتش حتی جمیع اضداد و موثرات اضداد حقایق بوده و نتیجه طوری به دست میآید که نه تنها «کمال» (مفروض به معنای مروج) باید حقیقت باشد ، بلکه جانب مقابل آن یعنی «نزول» را که قهراً اشیا را به طرف خود کشانیده و از حالتی به حالتی تغییر میدهد ، نیز حقیقت بدانیم . به معنای دیگر چون عدم از موجود به وجود می آید و موجود از عدم زیرا و انتها ندارد ، کمال و نقصان دارد .

کمال و نقصان دو صفت متقابل بوده که در نفس وجود تبارز میکنند . راجع به شناختن کمال و نقصان حتمی است که یک واحد کامل بی نقص به نام «مثل اعلی» هستی مطلق و یا هرچه نامیده شود ، موجود باشد و چون کمالهای دیگر نمیتوانند به پایه آن برسند ، لذا همیشه ناقص گفته میشوند ، زیرا اگر اشیایی به طور مطلق کامل شوند ، همه یکسان شده ، آن وقت نقص و کمال که امور نسبتی است نفی شده و از بین برداشته خواهد شد . بنا علیه در برابر کمال مطلق (که حقیقت اولی و واحد است) ، نقصان نیز حقیقت است و این دو حقیقت به مانند حقایق اعداد است که عدد فرد حقیقت است (حقیقت اولی) زیرا که ما قبل ندارد:

همه اوست و او اعداد است . و اعداد متباقی نقص است، زیرا که دربین آغاز و پیموده نقشهای دیگری را به میان آوردند که کلیه مطابق شرایط محیطی و حیاتی ما نیستند .

در این حال ما باید خصوصیات جامعه و افراد خویش را بشناسیم و قدم های شمرده برداریم . ما در آغاز یک جریان دیگر قرار داریم ، می خواهیم این تغییر زیبا را در کنار مدنیت گذشته خود بنا کرده ، تمدن افغان نام نهمیم و عندالضرورت اساسات آن را به عاریت هم بگیریم . به خاطر این آرمان باید اندیشید که کدام طریقه را انتخاب کنیم که به مطلوب نزدیکتر بوده و راه ما را کوتاه تر سازد .

میخواهیم جامعه خود را احیا بسازیم و چون به دست آوردن این مطلوب بدون وحدت نظر امکان ندارد و ایجاد وحدت نظر در جهت آن هدف مشخص در همچو جامعه بی که هنوز نودو هشت در صد آن بیسواد بوده و با سوادان آن نیز با افکار و خاطرات کاملاً ناملازم و مخالف پرورده و تربیه شده باشند ، دشوار است . از جانبی شک نیست که چنین مردم با هر فکر و هر مسأله جدیدی که مواجه میشوند ، آن را از روی احساسات آتی قبول میکنند و از جانبی این گونه عمل انجام است و حوادث «تغییر» را پذیرفته اوصاف نسبتی نقص و کمال بالای آنها جاری میشود و به این سبب هر قدر ما به واحد نزدیک میشویم به همان اندازه صفت وحدت را کسب کرده از نقصان تبعیض و تشتت بر کنار مینماییم...

ما حصل : ... مردم ما سالها تحت شرایط دینی و مذهبی با یک هدف و ایدئولوژی معینی زنده گی کرده و با عنعنه خاصی دور مرکز واحد جمع شده اند. تجمع در راه حق و واحد پرستی از شعایر خاص و ممیزات دینی است که مردم کشور ما از آن برخوردار بوده اند و هستند ، ولی هنوز دوره صعودی از شوایب تبعیض و خود غرضیها و ... پاک نشده بود که دنیای دیگر مراحل پستی و بلندی را که کاملاً اغواکن است و جامعه را به وادی فنا میکشاند... از همین جاست که توده نیازمند تعقل لیدر شیئی صحیح در زمینه میباید . و وظیفه حکومت نیز در زمینه سنگینتر میگردد تا خواست مردم را بر یک تفکر و هدف واحد جمع کرده و نگذارد شیرازه آن به واسطه تبعیض و تشتت بر هم خورده از هم بپاشد ...

در فرجام ، دو باره بگوئیم که : وحدت حقیقت است و حقیقت وحدت . بیایید حق را بجوئیم و حقیقت را دست بیاوریم.

تذکر اداره : مقاله فوق اقتباسی است با تصرف کمی از جریده ملی وحدت (منتشره سال ۱۳۴۴ ش) .